

به نام آن که جان را فکرت آموخت.

تغییرات «واژه‌نامه» کتاب فارسی 3 چاپ 98 نسبت به چاپ 97

چاپ 98	چاپ 97
<p>روى*: مجازاً امکان، چاره</p>	<p>ستایش: روى*: چاره، امکان، راه</p>
<p>اعراض*: روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی تضرع*: زاری کردن، التماس کردن [بدون تغییر پس از واژه «تحریر» آمده است] باسق*: بلند، بالیده شفیع*: شفاعت کننده، پایمرد مُمد*: [حذف شده است] مفخر*: هرچه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار [این واژه با تغییر اعمال شده پس از واژه «معترف» آمده است]. مطاع*: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می برد. [این واژه بدون تغییر پس از واژه «مزید» آمده است]. مکاشفت*: کشف کردن و آشکار ساختن؛ در اصطلاح عرفانی «پی بردن به حقایق» است. [این واژه بدون تغییر پس از واژه «مفرح» آمده است].</p>	<p>درس یکم: اعراض*: روی گردان از چیزی، روی گردانی، انصراف تضرع*: زاری کردن، التماس کردن باسق*: بلند شفیع*: شفاعت کننده مُمد*: مددکننده، یاری‌رساننده مفخر*: هرچه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه ناز و بزرگی مطاع*: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می برد. مکاشفت*: کشف کردن و آشکار ساختن؛ در اصطلاح عرفانی «پی بردن به حقایق» است.</p>
<p>ذوالجلال*: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت</p>	<p>درس دوم: ذوالجلال*: خداوند بزرگواری، صاحب بزرگی</p>
<p>دستور*: اجازه، وزیر سور*: جشن</p>	<p>درس ششم: دستور*: اجازه، راهنما، وزیر سور*: جشن، عروسی</p>
<p>قوت*: [حذف شده است]</p>	<p>درس هفتم: قوت*: خوراک، رمق، نیرو</p>
<p>حواله*: نوشته‌ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است. [این واژه بدون تغییر پس از واژه «چشمگیر» آمده است]. چریغ*: [حذف شده] چریغ آفتاب*: طلوع آفتاب، صبح زود [همانطور که انتظار می‌رفت قسمت اولش حذف شده است]. نمط*: بساط شطرنج</p>	<p>درس هشتم: حواله*: نوشته‌ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است. چریغ*: تلفظ محلی «چراغ» نزد مردم سیرجان؛ چریغ آفتاب*: طلوع آفتاب، صبح زود نمط*: روش، طریقه</p>
<p>اندوه‌گسار*: غمگسار، غمخوار شبدر*: گیاهی علفی و یک ساله؛ شبدر دوچین: شبدری که قابلیت آن را دارد، دو بار پس از رویدن چیده شده باشد.</p>	<p>درس نهم: اندوه‌گسار*: غمگسار شبدر*: گیاهی علفی و یک ساله؛ شبدر دوچین: شبدری که دو بار پس از رویدن چیده شده باشد.</p>

<p>مَدْرَس*: محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن [این واژه بدون تغییر پس از واژه «مباهات» آمده است.]</p>	<p>مَدْرَس*: محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن</p>
<p>دَرَس یازدهم: شَبَح*: آن چه به صورت سیاهی به نظر می آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی [این واژه بدون تغییر پس از واژه «شامه» آمده است.] مَتَقَاعِد*: مُجَاب شده، مجاب؛ قانع شده؛ مَتَقَاعِد کردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن مَعْبَر*: محل عبور، گذرگاه [این واژه بدون تغییر پس از واژه «مُصِر» آمده است.]</p>	<p>دَرَس یازدهم: شَبَح*: آن چه به صورت سیاهی به نظر می آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی مَتَقَاعِد*: مُجَاب شده، مجاب؛ مَتَقَاعِد کردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن مَعْبَر*: محل عبور، گذرگاه</p>
<p>دَرَس دوازدهم: حَشَم*: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا [این واژه بدون تغییر پس از واژه «تعصب» آمده است.] سَپَرْدَن*: طی کردن، پیمودن [این واژه بدون تغییر پس از واژه «سبو» آمده است.] عَجَم*: سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ مَلوکِ عجم*: پادشاهان ایران [این واژه بدون تغییر پس از واژه «طرح افکندن» آمده است.] غَو*: [حذف شده است] مَکَایِد*: جمع مکیده یا مکیدت؛ کیدها، مکرها، حيلهها [این واژه بدون تغییر پس از واژه «مقرر شدن» آمده است.] مَلِک*: پادشاه، سلطان [این واژه بدون تغییر پس از واژه «مکاید» - در چاپ 98 - آمده است.] وَلَايَت*: کشور، سرزمین [این واژه بدون تغییر پس از واژه «نیکی دهش» آمده است.]</p>	<p>دَرَس دوازدهم: حَشَم*: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا سَپَرْدَن*: طی کردن، پیمودن عَجَم*: سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ مَلوکِ عجم*: پادشاهان ایران غَو*: بانگ و خروش، فریاد مَکَایِد*: جمع مکیده یا مکیدت؛ کیدها، مکرها، حيلهها مَلِک*: پادشاه، سلطان وَلَايَت*: کشور، سرزمین</p>
<p>دَرَس سیزدهم: طَاق*: فرد، یکتا، بی همتا</p>	<p>دَرَس سیزدهم: طَاق*: فرد، یکتا، بی همتا؛ سازه ای منحنی که زیر پل یا روی دروازه، رواق و مانند آن ها می سازند؛ در معنای مجازی، بخش قوسی هر چیز مانند ابرو، محراب، ایوان و کمان؛ ایوان سقف دار، رواق</p>
<p>دَرَس چهاردهم: اَکْناف*: جمع کَنَف؛ اطراف، کنارهها [این واژه بدون تغییر پس از واژه «افسرده» آمده است.] تَعَب*: رنج و سختی [این واژه بدون تغییر پس از واژه «تجريد» آمده است.] تَفْرِید*: دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنای گم شدن عارف در معروف به کار می برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد.</p>	<p>دَرَس چهاردهم: اَکْناف*: جمع کَنَف؛ اطراف، کنارهها تَعَب*: رنج و سختی تَفْرِید*: فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ کناره گرفتن از خلق و تنها شدن؛ در اصطلاح تصوف، تحقّق بنده است به حق؛ به طوری که حق عین قوای بنده باشد.</p>

<p>دعوی*: ادّعاء، ادّعی خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضاد هستند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی.</p> <p>سروش*: پیام آور، فرشته پیام آور</p>	<p>دعوی*: ادّعاء، ادّعی خواستن یا داشتن چیزی</p> <p>سروش*: پیام آور، فرشته پیام آور، پیامی که از عالم غیب می رسد.</p>
<p>آزگار*: زمانی دراز، ویژگی آنچه بلند و طولانی به نظر می آید.</p> <p>بادی*: آغاز (در اصل به معنی آغازکننده است)</p> <p>[این واژه پس از «انضمام» آمده است.]</p> <p>بقولات*: انواع دانه های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات</p> <p>بلّعت*: فروبردن، بلعیدن، صرف کردن صیغه بلّعت: خوردن</p> <p>پای شدن*: در امری اصرار ورزیدن</p> <p>پتیاره*: زشت و ترسناک</p> <p>[سه واژه اخیر به ترتیب پس از واژه «بلامعارض» آمده اند]</p> <p>تنبوشه*: لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می گذارند تا آب از آن عبور کند.</p> <p>[این واژه پس از واژه «تک و پوز» آمده است.]</p> <p>چلمن*: آنکه زود فریب می خورد، هالو؛ بی عرضه؛ دست و پا چلفتی</p> <p>[این واژه پس از واژه «جیر» آمده است.]</p> <p>خورد رفتن*: ساییده شدن و از بین رفتن</p> <p>[این واژه پس از واژه «خرخره» آمده است.]</p> <p>خفایا*: جمع خفیه، مخفی گاه، در خفایای ذهن: در جاهای پنهان ذهن</p> <p>[این واژه پس از واژه «خمره» آمده است.]</p> <p>دزری*: خیاط [این واژه پس از واژه «خوش مشربی» آمده است.]</p> <p>دیلاق*: دراز و لاغر</p> <p>سرسرا*: محوطه ای سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن باز می شود و از آن جا به اتاق ها یا قسمت های دیگر می روند. (امروزه سرسرا را فرهنگستان به جای واژه بیگانه «هال» و همچنین «لابی» به تصویب رسانده است.)</p> <p>عاریه*: آن چه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند</p> <p>غلیان*: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی</p> <p>قطعه بعد آخری*: تکه ای بعد از تکه ای دیگر</p> <p>[این دو واژه به ترتیب پس از واژه «علامه» آمده اند.]</p>	<p>درس شانزدهم:</p> <p>آزگار*: زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کامل</p> <p>بادی*: (معنی نشده)</p> <p>بقولات*: (معنی نشده)</p> <p>بلّعت*: (معنی نشده)</p> <p>پای شدن*: (معنی نشده)</p> <p>پتیاره*: (معنی نشده)</p> <p>تنبوشه*: (معنی نشده)</p> <p>چلمن*: (معنی نشده)</p> <p>خورد رفتن*: (معنی نشده)</p> <p>خفایا*: (معنی نشده)</p> <p>دزری*: (معنی نشده)</p> <p>دیلاق*: آدم قد دراز</p> <p>سرسرا*: محوطه ای سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن باز می شود و از آن جا به اتاق ها یا قسمت های دیگر می روند.</p> <p>عاریه*: آن چه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند</p> <p>غلیان*: (معنی نشده)</p> <p>قطعه بعد آخری*: (معنی نشده)</p>

<p>كأن لم يكن [يَكُن] شيئاً مذكوراً*: بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود» در این داستان یعنی تمام خوراکی‌ها سربه نیست شد.</p> <p>[این واژه پس از واژه «کاهدان» آمده است.]</p> <p>كُتِلَ*: پشته، تپه [این واژه پس از واژه «کباده» آمده است.]</p> <p>كَلَك*: آتشدانی از فلز یا سفال؛ کَلَك چیزی را کندن: خوردن یا نابود کردن چیزی</p> <p>ما يَتَعَلَّقُ بِهِ*: آنچه بدان وابسته است.</p> <p>[این واژه پس از واژه «ماسیدن» آمده است.]</p> <p>محظور*: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در محظور گیر کردن: گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن (املای این واژه به صورت «محذور» نیز آمده است.)</p> <p>[این واژه پس از واژه «مجلس آرا» آمده است.]</p> <p>مضغ*: جویدن</p> <p>[این واژه پس از واژه «مخلفات» آمده است.]</p> <p>واترقیدن*: تنزل کردن، پس روی کردن</p> <p>وجنات*: صورت، چهره</p> <p>[این دو واژه به ترتیب پس از واژه «نامعقول» آمده اند]</p> <p>ولیمه*: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.</p> <p>[این واژه بدون تغییر پس از واژه «وجنات» - در چاپ 98 - آمده است]</p> <p>وخامت*: [حذف شده است]</p>	<p>كأن لم يكن [يَكُن] شيئاً مذكوراً*: (معنی نشده)</p> <p>كُتِلَ*: (معنی نشده)</p> <p>كَلَك*: آتشدانی از فلز یا سفال؛ کَلَك کسی یا چیزی را کندن: نابود کردن کسی یا چیزی</p> <p>ما يَتَعَلَّقُ بِهِ*: (معنی نشده)</p> <p>محظور*: (معنی نشده)</p> <p>مضغ*: (معنی نشده)</p> <p>واترقیدن*: (معنی نشده)</p> <p>وجنات*: (معنی نشده)</p> <p>ولیمه*: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.</p> <p>وخامت*: خطرناک بودن، بدفرجامی</p>
<p>سجایا*: ج سجیه، خواها، خُلُق‌ها و خصلت‌ها</p>	<p>درس هجدهم:</p> <p>سجایا*: ج سجیه، خواها و عادت‌ها</p>